

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه‌ای از مباحث جلسه‌ی قبل

ملاحظه فرمودید که مرحوم محقق نائینی فرمودند تعارض بین ادله‌ی مانعه و ادله‌ی مجوزه تعارض تباینی است، ادله مانعه «لا تبع ما ليس عندك» دلالت دارد بر بطلان بیع، اعم از اینکه لنفسه باشد و یا للمالك. اعم از اینکه مالک اجازه بدهد یا ندهد! ادله مجوزه، دلالت بر صحت دارد هکذا، یعنی چه برای خودش و چه برای مالک، چه اجازه باشد و چه نباشد.

بررسی کلام مرحوم نائینی

همین جا بر کلام مرحوم نائینی خدشه می‌کنیم و خدشه‌اش خیلی روشن است؛ ما قبلاً وقتی ادله مجوزه را خواندیم حالا یا به عنوان قدر متیقن یا با وجود قرینه، ادله‌ی مجوزه دلالت دارد بر صحت بیع فضولی للمالك إذا أجاز، این را دلالت دارد.

ما در میان ادله‌ی مجوزه دلیلی که یک اطلاقی داشته باشد بگوید بیع فضولی صحیح است اعم از اینکه للمالك باشد یا لنفسه، اعم از اینکه مالک اجازه بدهد یا اجازه ندهد نداریم. اگر یادتان باشد روایاتی که در بیع فضولی خواندیم این روایات به خوبی دلالت بر این داشت که اگر فضولی برای مالک انجام داد و مالک هم اجازه داد منتها گاهی اوقات این اجازه را از قرینه استفاده می‌کردیم در آن روایات، بنابراین چنین اطلاقی در آنجا وجود ندارد و این کلام مرحوم نائینی با این بیان مخدوش می‌شود. نسبت، نسبت عام و خاص مطلق است.

بررسی کلام مرحوم ایروانی

از این بیان اشکال کلام مرحوم ایروانی هم روشن می‌شود، ایشان خواستند اینها را عام و خاص من وجه کنند. روایات مانعه مطلقاً می‌گوید باطل است، روایات مجوزه در جایی که للمالك إذا أجاز را می‌گوید صحیح است لذا نسبت عام و خاص مطلق است و وجهی هم برای کلام مرحوم ایروانی نیست.

نتیجه این است همانطوری که خود مرحوم شیخ هم در کتاب مکاسب قائل است، ما این روایت نبوی شریف را اگر اطلاق داشته باشد و اطلاقش دلالت بر بطلان بیع فضولی مطلقاً داشته باشد تخصیص می‌زنیم می‌گوییم الا در جایی که کسی مال دیگری را برای دیگری بفروشد و دیگری هم اجازه بدهد، اگر این چنین شد در این صورت بیع صحیح است، اگر گفتیم «لا تبع ما لیس عندک» اصلاً از اول خاص است چون خود شیخ چنین استظهاری را فرمودند که لا تبع یعنی لا تبع لنفسک، ما لیس عندک هم که همان عین شخصیه است، اگر لا تبع یعنی لا تبع لنفسک باشد اینجا دیگر بحث عام و خاص و تخصیص و تقیید و ... مطرح نمی‌شود.

تا اینجا بحث از روایت نبوی شریف، عرض کردیم ما داریم روایات داله بر بطلان بیع فضولی را می‌خوانیم، این «لا تبع ما لیس عندک» شاید اهم روایاتش هست و عرض کردیم بعضی احتمالاتی دادند که این «ما لیس عندک» یعنی ما لیس مقدوراً لک اما گفتیم چون در جواب حکیم بن حزام آمده این با سؤال سازگاری ندارد و نمی‌شود روایت را به معنای ما لیس مقدوراً لک بیان کنیم. عبارت آخری این روایت «لا تبع ما لیس عندک» را فقها در دو جا مطرح می‌کنند یکی در بحث بیع فضولی و یکی هم در مسئله‌ی شرطیت قدرت بر تسلیم بیان می‌کنند، خواستند بگویند که آنجا هم از این روایت استفاده می‌شود.

روایت ظهوری در مسئله‌ی قدرت بر تسلیم ندارد، ظهورش در این است که چیزی که ملک تو نیست نفروش، با این توضیحی که عرض شد. پس هم کلام مرحوم نائینی و هم کلام مرحوم ایروانی آن نسبت‌هایی که فرمودند با این بیان کنار می‌رود.

اما روایت دیگر همین روایت «لا بیع إلا فی ملک» است؛ مرحوم شیخ در اینجا می‌فرمایند لا بیع ظهور در بیع لنفسه دارد و دلالت بر نفی صحّت در حقّ این بایع می‌کند اما دلالت بر نفی صحت مطلقاً یعنی ولو بعداً مالک اجازه بدهد برای خود مالک چنین دلالتی را ندارد و با همین بیان مسئله را تمام می‌کنند. «لا بیع إلا فی ملک» دو تا فرق دارد با «لا تبع ما لیس عندک»، فرق اولش این است که اینجا تصریح به إلا فی ملک کرده، «لا بیع إلا فی ملک»، یعنی وقتی چیزی ملک نیست بیع در آن معنا ندارد و صحیح نیست، آنجا کلمه‌ی ما لیس عندک را گفتیم دارای دو احتمال است، اینجا گفتیم این دو احتمال در آن معنا ندارد.

فرق دوم به نظر ما کلمه‌ی لا تبع از این خطاب آدم می‌تواند استفاده کند، یعنی جایی که بخواهی بیع را برای خودت قرار بدهی. اما در اینجا ما خطاب نداریم و به مرحوم شیخ این اشکال را می‌کنیم شما این ظهور را از کجا آوردید؟ «لا بیع إلا فی ملک» می‌گوییم ظهور را که بگوییم لا بیع یعنی لا بیع لنفس البایع ما اینجا منشأی برای این ظهور نداریم در آنجا خطاب داریم لا تبع، خطاب ظهور در این معنا دارد ولی لا بیع، چنین ظهوری ندارد.

در نتیجه باید بگوییم لا بیع اعم است از بیع لنفس البایع یا للمالک، «لا بیع إلا فی ملک»، این روایت اطلاق دارد و روایات مجوزه تقیید می‌زند می‌گوید در جایی که کسی مال دیگری را للمالک فروخت، اگر مالک آمد اجازه داد مسئله تمام می‌شود.

سؤال...؟

پاسخ استاد:

می‌گوییم چیزی که ملک نمی‌شود مثل چیزی که مالیت ندارد مثل خمر، بیع در این صحیح نیست. اگر مجهول خواندیم ما یُملک خواندیم از محل بحث خارج می‌شود ولی اگر به صیغه‌ی معلوم خواندیم لا بیع إلا فی ما یملک و زانش می‌شود مثل «لا بیع إلا فی ملک» «لا تبع ما لیس عندک» و همان جوابها هم در اینجا مطرح می‌شود.

یکی از روایات، روایت صحیحہی محمد بن مسلم^[1] است. این صحیحہ محمد بن مسلم که جلد 17 وسائل الشیعه صفحه 334 ابواب عقد البیع و شروطه باب اول آمده است. «سأله رجل من أهل النيل» ، نیل مراد نیل در مصر نیست، آنطوری که معجم البلدان آورده نهر یخرج من الفرات الکبیر فیمرّ بالحلة. یک رودی است که از حله عبور می‌کند و از فرات ناشی می‌شود.

در کناره‌ی این نیل زمینی است اشتراها رجل، یک کسی آمده این زمین را خریده «و أهل الأرض يقولون هی أرضنا» آنهایی که اهل أرض‌اند و این را فروختند می‌گویند این زمین خود ماست و اهل الاستان، استان یک بلدی در بغداد است اسم یک شهر است، «اهل الاستان يقولون هی من أرضنا»، از امام (علیه السلام) سؤال می‌کند من چکار کنم؟

«فقال (علیه السلام) لا تشتريها إلا برضا أهلها»، می‌فرمایند نخر مگر با رضایت اهله، ما باشیم و ابتداءً یعنی تا مادامی که رضایت نیامده معامله نیامده چون می‌گوید لا تشتريها إلا یعنی إشتريها بعد رضا أهلها بعد از اینکه اهله راضی شدند بخر. ظهور روایت در این است که قبل از معامله باید مالک این زمین راضی باشد برای معامله، پس دلالت دارد مفهومی بر اینکه اگر مالک راضی نبود باطل است مطلقاً، یعنی ولو بعداً هم بخواهد رضایت بدهد.

دیدگاه شیخ انصاری در رابطه با صحیحہ محمد بن مسلم

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه)^[2] می‌فرماید: «فإنما هو فی مقابلة عدم الرضا من الأرض و الضیعة رأساً»، می‌فرماید: این «إلا برضا أهلها» در آنچه شما می‌گویید ظهور ندارد، می‌خواهد بگوید معامله اگر رأساً خالی از رضایت باشد باطل است، رأساً یعنی لا سابقاً و لا لاحقاً، اگر در یک معامله‌ای رأساً از رضایت خالی شد لا سابقاً در آن رضایت بود و لا لاحقاً این معامله باطل است، پس مستدل می‌گوید: لا تشتريها إلا برضا أهلها أي بعد رضا أهلها، شیخ در جواب می‌فرماید نه، می‌گوید اصل رضا معتبر است، آن معامله‌ای که خالی از رضاست رأساً یعنی لا سابقاً و لا لاحقاً این را می‌گوید باطل است.

دیدگاه مرحوم صاحب حدائق

صاحب کتاب حدائق^[3] بر همین مطلبی که مستدل می‌گوید پافشاری دارد، وقتی ما داشتیم اقوال را در اول بحث بیع فضولی امسال می‌گفتیم یکی از کسانی که منکر صحّت بیع فضولی است صاحب حدائق است، اینجا هم همینطور؛ صاحب حدائق می‌گوید این روایت صریح فی تحریم الشراء قبل تقدّم الرضا است، می‌گوید این روایت صریح در این است که قبل از اینکه رضا مقدّم شود اگر کسی آمد شراء را انجام داد حرام است، لا تشتريها، نهی دلالت بر حرمت دارد مثل آن بحثی که در لا تبع آمده مطرح کرده.

بعد صاحب حدائق می‌گوید اگر کسی بگوید: این روایت دلالت بر این دارد که رضای مقدّم شرط برای صحّت معامله است، اگر قبل از معامله رضا نباشد باطل است، ادله‌ی دیگر می‌گوید رضای مؤخر هم به حکم مقدّم است. صاحب حدائق دو تا جواب می‌دهد می‌گوید «مع کونه لا دلیل علیه»، ما دلیلی نداریم بر اینکه رضای مؤخر جای رضای مقدّم است، بعد می‌فرماید با این اشکال اول که دلیلی نداریم بر اینکه رضای مؤخر جای رضای مقدم هم می‌نشیند، «مردود بما ینادی به الخبر من المنع و التحريم إلا مع تقدّم الرضا»، می‌فرمایند تازه اگر دلیل دیگری هم بگوید رضای مؤخر جای رضای مقدم است این روایت با صراحت می‌گوید رضای مقدّم فقط به درد می‌خورد، لا تشتريها إلا برضا أهلها، ظهور در این دارد که لا تشتريها إلا بعد رضا أهلها که رضای مقدّم شرط برای صحّت است، این کلمات.

در اینجا اگر ما بخواهیم این روایت را اینطور معنا کنیم: لازمه‌ی این معنا این است که رضای مقارن هم به درد نخورد، در حالی که احدی از فقها نسبت به این تردید ندارد که رضای مقارن در صحّت معامله کفایت می‌کند. ما اگر بخواهیم بگوییم این لا تشترها إلا بعد رضا أهلها، رضا را به رضای مقدّم تفسیر کنیم این علاوه بر اینکه رضای مؤخر را ریشه‌اش را می‌زند ریشه‌ی رضای مقارن را هم می‌زند در حالی که احدی نداریم که بگوید رضای مقارن به درد نمی‌خورد.

پس ما می‌خواهیم این را قرینه بگیریم که اینجا مسئله‌ی بعدیت مطرح نیست، اصلاً اشکال اساسی با قطع نظر از این کلامی که الآن در ردّ صاحب حدائق گفتیم، می‌گوییم کجای روایت دارد بعد رضا أهلها می‌گوید لا تشترها، لا تشترها إلا آنجایی که اهلش راضی‌اند، یعنی امام (علیه السلام) می‌فرماید صحة الاشتراء منوطاً برضا أهل الأرض، این مطلق است اتفاقاً، برضا أهلها یعنی چه رضای مقدم و چه رضای مقارن و چه رضای مؤخر، ظهور در این دارد. اصلاً کجای این روایت کلمه‌ی بعد دارد، من بعد رضا أهلها.

سؤال...؟

پاسخ استاد:

لا تشترها خود شراء دخالت ندارد، اى تتملكها! تملك نكن يعنى تملك تو، ملكيت تو مشروط به رضایت اهلش هست، این هم اطلاق دارد، چه رضایت اهل قبل باشد چه مقارن و چه مؤخر باشد، اما در این لا تحرق یک فعل خارجی است، فعل خارجی خودش قرینه است بر اینکه مثلاً می‌گوییم این را نشوی تا صاحبش بیاید اینجا تصریح به این است که تا آن نیامده این کار را انجام نده، اما اینجا تصریح نیست بلکه می‌گوید تملكش منوط به رضایت مالکش هست.

باز قبلاً هم عرض کردیم در این روایات اگر گفت لا تبع، لا تشتر، این را حمل بر معنای انشائی نکنیم، اگر حمل بر معنای انشائی کنیم این مشکلات پیش می‌آید، این را باید حمل بر تملك کنیم و معنای مسببی‌اش را حمل کرد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّيْلِ عَنْ أَرْضٍ اشْتَرَاهَا بِفَمِ النَّيْلِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَقُولُونَ هِيَ أَرْضُهُمْ وَ أَهْلُ الْأُسْتَانِ يَقُولُونَ هِيَ مِنْ أَرْضِنَا فَقَالَ لَا تَشْتَرِهَا إِلَّا بِرِضَا أَهْلِهَا.

وَ رَوَاهُ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ. (وسائل الشيعة، ج 17، ص: 334 م 22694 ح 3)

[2] □ وَ أَمَّا الْحَصْرُ فِي صَحِيحَةِ ابْنِ مُسْلِمٍ وَ التَّوَقُّعِ، فَإِنَّمَا هُوَ فِي مَقَابَلَةِ عَدَمِ رِضَا أَهْلِ الْأَرْضِ وَ الضَّيْعَةِ رَأْسًا، عَلَى مَا يَقْتَضِيهِ السُّؤَالُ فِيهِمَا.

و توضیحه: أَنَّ النّهي في مثل المقام و إن كان يقتضي الفساد، إلا أنه بمعنى عدم ترتّب الأثر المقصود من المعاملة عليه.

و من المعلوم: أَنَّ عقد الفضولي لا يترتب عليه بنفسه الملك المقصود منه؛ و لذا يطلق عليه الباطل في عباراتهم كثيراً، و لذا عدّ في الشرائع و القواعد من شروط المتعاقدين أعني شروط الصحة: كون العاقد مالکاً أو قائماً مقامه، و إن أبیت إلا عن ظهور

الروایتین فی لغویّة عقد الفضولي رأساً، وجب تخصیصهما بما تقدّم من أدلّة الصحّة. (کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج3، ص: 369)

[3] لا یقال: ان السؤال فی الروایة انما وقع عن ارض متنازع فیها، معلوم عدم اجازة المالك فیها على تقدير الفضولية، لأننا نقول: موضع الاستدلال فی الخبر انما هو قوله «لا تشتريها الا برضاء أهلها» الدال على تحريم الشراء قبل تقدم الرضا.

و دعوى قيام الإجازة المتأخرة مقام الرضا السابق، مع كونه لا دليل علیه، مردود بما ینادی به الخبر من المنع و التحريم، الا مع تقدم الرضا.

و حاصل معنى الجواب تطبیقا على السؤال: ان الأرض المذكورة لما كانت محل النزاع فلا تشتريها حتى تعلم مالکها من اى الفريقين، و يكون راضيا بالبيع. (الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج18، ص: 387)